



جای تعجب نیست که خداوند همه خوبیها را در يك نفر جمع کند! / امام علی(ع) از نظر ابن ابی الحدید معتزلی

اگر از جهاد و نبرد سخن به میان آید، او سید مجاهدان و نبردکنندگان است و اگر از وعظ و اندرز سخن گفته شود، او بلیغ ترین پنددهندگان و ذاکران است و اگر از فقه و تفسیر گفته ای یابی او رئیس فقها و مفسران است و اگر از عدل و توحید کلامی بر زبان آید، او امام عادلان و موحدان است. آری هیچ جای تعجب نیست که خداوند تمام خوبیهای جهان را در يك نفر جمع کند!

اگر از جهاد و نبرد سخن به میان آید، او سید مجاهدان و نبردکنندگان است و اگر از وعظ و اندرز سخن گفته شود، او بلیغ ترین پنددهندگان و ذاکران است و اگر از فقه و تفسیر گفته ای یابی او رئیس فقها و مفسران است و اگر از عدل و توحید کلامی بر زبان آید، او امام عادلان و موحدان است. آری هیچ جای تعجب نیست که خداوند تمام خوبیهای جهان را در يك نفر جمع کند!

امام علی(ع) در خطبه صد و نهم نهج البلاغه می فرماید: همه چیز در برابرش خاضع اند و همه چیز به یاری او پا برجاست، بی نیاز کننده هر مستمند و عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان و پناهگاه هر مصیبت زده است. هر کس تکلم کند سخنش را می شنود و هر کس سکوت کند اسرار درونش را می داند. هر کس زنده باشد روزیش بر اوست و هر کس بمیرد بازگشتش بسوی اوست. خداوند! چشمها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از آنکه مخلوقان از تو سخن گویند بوده ای، آفریدگان را به خاطر رفع وحشت تنهایی نیافریدی! و برای منفعت خود آنها را به کار و انداختی. هیچ کس از دست قدرت تو نتواند فرار کند و هر کس را بگیری از حیطة قدرتت بیرون نرود. معصیت گناهکاران از عظمتت نمی کاهد و اطاعت مطیعان بر ملکت نمی افزاید، آن کس که از قضای تو به خشم آید نمی تواند فرمانت را برگرداند و هر کس که به فرمانت پشت کند از تو بی نیاز نمی گردد. هر سری نزد تو آشکار و هر پنهانی در پیش تو حاضر است. تو يك وجود ابدی هستی که زمان برایت مفهوم ندارد تو پایانی هستی که جز بازگشت به سوی تو راهی نیست وعده گاهی هستی که نجات از حکم تو جز به سوی تو ممکن نیست. زمام هر جنبنده ای به دست تو و بازگشت هر انسانی به سوی توست. پروردگارا! منزهی، چه بزرگ است مقام تو! منزهی، چه بزرگ است آنچه را که از آفریده هایت مینگیریم، و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هول انگیز است آنچه از ملکوت را مشاهده می کنیم. چه کوچک است آنچه دیده می شود، در برابر بخشهایی از قلمرو حکومت که از مایه پنهان است! چه قدر نعمت های دنیای فراوان و پراهمیت است و با این حال چه کوچکند اینها در برابر نعمت های آخرت!

در قسمت دیگری از این خطبه آمده است: گروهی از فرشتگانی که آنها را در آسمانهای خود سکونت بخشیده ای و از زمینت بالا برده ای، آنها از همه مخلوقات نسبت به تو آگاهترند و بیشتر از تو می ترسند و به تو نزدیکترند، آنها در صلب پدران قرار نگرفته اند و رحم مادران آنها را در خود جای نداده و از آبی پست خلق نشده اند، ناراحتیها و مشکلات زندگی آنان را متفرق نساخته، با این مقام و قربی که با تو دارند و منزلتی که نزد تو یافته اند و تمایلاتی که در تو خلاصه کرده اند و طاعتهای فراوانی که برای تو انجام می دهند و با اینکه از فرمان تو کمتر غفلت می ورزند اگر کنه آنچه از تو بر آنها پوشیده است مشاهده می کردند اعمال خویش را حقیر می شمردند و بر خویشتن عیب می گرفتند و خوب می فهمیدند که حق عبادت تو را انجام نداده اند و آن طور که سزاوار مقام توست اطاعتت ننموده اند.

تو منزهی که هم آفریدگار و هم معبودی! از نعمت های نیکی که به آفریدگان عطا کرده ای این است که سرائی آفریدی(بنام سرائی آخرت) و در آن سفره ای گستردی(که همه چیز در آن یافت می شود) آشامیدنی و خوردنی، همسران و خدمت گزاران، کاخها و نهرها و کشتزارها و میوه ها در آن قرار دادی، سپس کسی را فرستادی تا مردم را به سوی آن دعوت کند، نه دعوت کننده را اجابت کردند و نه در آنچه ترغیب کرده ای رغبت ورزیدند و نه به آنچه تشویق نمودی مشتاق شدند، به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشتند و در دوستی آن توافق کردند.

هر کس به چیزی، دیوانه وار عشق ورزد نابینایش می کند و قلبش را بیمار می سازد، با چشمی معیوب می نگرد و با گوشی غیرشنوا می شنود، خواسته های دل، عقلش را نابود ساخته، دنیا قلبش را می میراند و شیفته آن می کند، او بنده دنیاست و بنده کسی که چیزی از دنیا در دست دارد، دنیا به هر طرف بلغزد، او هم می لغزد و به هر جانب رو کند به همان سو رو می نماید، هر چه بیمش دهند از خدا نمی ترسد و از هیچ واعظی پند نمی پذیرد، در حالی که می بیند عده ای ناگهان گرفتار شدند (و مرك آنها را از پای درآورد) در جایی که نه فسخ پیمان ممکن است و نه راه بازگشتی دارد، چگونه بلاهایی که نمی دانستند و انتظار آنها هم نداشتند بر سر آنها فرود آمد و دنیایی را که جاودانی می پنداشتند به زودی از آن جدا شدند و به آنچه در آخرت به آنها وعده داده بودند رسیدند.

بلاهایی که بر آنها فرود آمده قابل توصیف نیست: سكرات مرك و حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم آورد. در سكرات مرك اعضاء بدنشان سست گردید و در برابر آن رنگ خود را باختند، سپس کم کم مرگ در آنها نفوذ کرد، بین آنها و بین زبانشان جدایی افکند. او همچنان در میان خانواده خود با چشم نگاه می کند و با گوشش می شنود، در حالیکه عقلش سالم

است، فکرش باقی است، می اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده، و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است، به یاد ثروتهایی که جمع کرده می افتد، همان ثروتی که در جمع آوری آن چشمها را به هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک، گرفته و گناه جمع آوری آنها همراه اوست، هنگام جدایی از آنها فرارسیده، برای وارث به جای می ماند، از آن متنعم می شوند و از آن بهره می گیرند، راحتی آن برای دیگری و سنگینی گناهش بر دوش اوست و او در گرو این اموال است، پس او دست خود را از پشیمانی می گرد و این به خاطر چیزهایی است که به هنگام مرگ برایش روشن می گردد، او در این حال نسبت به آنچه در زندگی به آن علاقه است بی اعتناست.

آرزو می کند که: ای کاش آن کس که در گذشته بر ثروت او غبطه می خورد و بر آن حسد می ورزید، او این اموال را جمع کرده بود! مرگ همچنان بر اعضاء بدنش چیره می شود تا آنجا که گوشش همچون زبانش از کار می افتد، به طوری که در میان خانواده اش نمی تواند با زبانش سخن گوید و با گوشش بشنود، پیوسته به صورت آنان می نگرد و حرکات زبانشان را می بیند اما صدای کلام آنان را نمی شنود، سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می گیرد، چشم او نیز همچون گوشش از کار خواهد افتاد و روح از بدنش خارج می شود و همچون مرداری بین خانواده اش می افتد، آن چنان که از نشستن نزدش وحشت می کنند و از او دور می شوند، نه سوگواران را یاری می کند و نه به آن کس که او را صدا می زند پاسخ می گوید سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین حمل می کنند و به دست عملش می سپارند و از دیدارش برای همیشه چشم می پوشند!

و این وضع همچنان ادامه می یابد تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسد و آخرین مخلوق به نخستین ملحق گردد. همه بمیرند و فرمان خدا درباره تجدید خلقت صادر گردد. در این هنگام آسمان را به حرکت آورد و از هم بشکافت و زمین را بلرزش آورد و به سختی تکان دهد، کوه ها از جا کنده از هیبت جلال و سطوتش به یکدیگر کوبیده و متلاشی شوند و با خاک یکسان گردند. هر کس را که در زمین به خاک رفته است بیرون آورد و پس از فرسودگی نوسازی کند و بعد از پراکندگی، آنرا جمع نماید، سپس آنها را برای پرسشهایی که از اعمال مخفی و کارهای پنهانشان می خواهد بکند، از هم جدا ساخته و دو دسته می کند، (سرانجام) به عده ای نعمت می بخشد و از دیگری انتقام می گیرد اما فرمانبرداران را در جوار رحمت خویش قرار می دهد و در سرای جاودانیش آنان را مخلص می سازد: سرائی که اقامت کنندگان ش هر گز کوچ نمی کنند و احوالشان تغییر نمی پذیرد، خوف و ترس به آنان روی نیاورد، بیماریها در وجود آنان رخنه نکنند، خطرات به آنان عارض نشود و سفری در پیش ندارند تا از منزلی به منزل دیگر به اجبار کوچ کنند.

و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای دهد و دست آنها را با غل و زنجیر به گردنشان می بندد، آن چنان که سرشان را با پاها به هم نزدیک کند، جامه هایی از موادی که زود آتش می گیرد و لباسهایی از قطعه های آتش بر آنها ببوشانند: در عذابی که حرارت آن بسیار شدید است و درش به روی آنها بسته است، در آتشی که بخروشد و زبانه کشد شعله اش ساطع است و صدایش هراس انگیز، آنها که در آند از آن خارج نگردند و برای آزادی اسیرانش غرامت پذیرفته نمی شود و زنجیرهایشان گسسته نمی گردد مدتی برای این خانه تعیین نشده تا پایان پذیرد و نه سر آمدی تا تمام گردد!

در قسمتی از این خطبه درباره پیامبر(ص) آمده است: او دنیا را بس حقیر می شمرد و در چشم دیگران آنرا کوچک جلوه می داد، آنرا خوار می دانست و در پیش دیگران خوارش می شمرد، آگاه بود که خداوند برای احترام او با اختیار دنیا را از وی گرفت و آنرا به غیر او به خاطر کوچکی گشاده ساخت، او با قلب و روح خود را از دنیا اعراض نمود و یاد آنرا در دل خود می رانید، دوست می داشت که زینتهای آن از پیش چشمش پنهان باشد تا از آن لباس فاخری تهیه نکند یا اقامت در آنرا آرزو ننماید، در تبلیغ احکام از ناحیه پروردگار برای قطع عذر آنان اصرار ورزید. امت خویش را برای بیم از عذاب خدا نصیحت کرد. مردم را به سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش سوزان جهنم بر حذر می داشت. ما شجره نبوتیم، جایگاه رسالت و مرکز رفت و آمد فرشتگان و معادن دانش و چشمه سارهای حکمتها، یاور و دوست ما رحمت حق را منتظر است و اعداء و دشمنان ما در انتظار مجازاتند.

ابن ابی الحدید در بخشی از شرح این خطبه در مورد مقام امام علی(ع) می نویسد: کسی که می خواهد فصاحت و بلاغت را فراگیرد و برتری سخنان را نسبت به یکدیگر بشناسد باید در این خطبه دقت نماید، زیرا نسبت این خطبه به سخنان فصیح دیگر - غیر از سخن خدا و رسول(ص) همچون ستارگان درخشان به سنگهای تیره زمین است! سپس باید در ارزش، جلال، زیبایی و لطافت آن بیندیشد و وحشت و اضطراب و ترسی که ایجاد می کند مشاهده نماید که حتی افرادی که به رستاخیز ایمان ندارند بر خود می لرزند و قلبشان تکان می خورد و اعتقادشان متزلزل می شود. خداوند به گوینده آن از ناحیه اسلام برترین جزایی را که به اولیایش می بخشد، عطا کند راستی این گوینده تا چه حد اسلام را یاری کرد! گاهی با دست و شمشیرش و گاهی با سخن و منطقش و زمانی با قلب و فکرش! اگر از جهاد و نبرد سخن به میان آید، او سید مجاهدان و نبردکنندگان است و اگر از وعظ و اندرز سخن گفته شود او بلیغ ترین پنددهندگان و ذاکران است و اگر از فقه و تفسیر گفته ای یابی او رئیس فقها و مفسران است و اگر از عدل و توحید کلامی بر زبان آید او امام عادلان و موحدان است. آری هیچ جای تعجب نیست که خداوند تمام خوبیهای جهان را در یک نفر جمع کند! (شرح ابن ابی الحدید، جلد 7، ص 202)